

# تساهل و جامعه مدنی

علی اکبر امینی

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان «مدار»

«حافظ»

## مقدمه

تغییر و تحولی که پیوسته در پاره‌ای از روشها و بینشهای مارخ می‌دهد و بازتاب آنرا در زندگی خصوصی و اجتماعی و در عرصه سیاست داخلی و خارجی و جهت‌گیری نظری و عملی مشاهده می‌کنیم، حکایت از آن دارد که آفتاب حق و حقیقت تنها بر یک نقطه نمی‌تابد. از این روی هیچ فرد و فرقه و گروهی نمی‌تواند مدعی شود که «حق» را به‌طور تام و تمام در اختیار دارد و دیگری کاملاً از آن بی‌بهره است!

برای اثبات این تغییر پذیری - که لزوماً بدهم نیست - کافی است نیم‌نگاهی به اطراف خود بیندازیم بدون آنکه نیازی باشد در لابلای تاریخ دور جهانی سردرگم شویم. در دهه گذشته به نظر عده‌ای از ایرانیان دولتمردان حاکم بر ترکیه و پاکستان و عربستان و مصر و... در حکم اربابان کفر و اصحاب الحاد و سرسپردگان خارجی بودند اما امروزه این دلاوری پذیرفته نیست و چنین حکمی صادر نمی‌شود.

در زمینه مسائل داخلی خوب به یاد داریم که وقتی پاره‌ای از ایرانیان بی‌غرض و بی‌طرف - حساب مغرضان جداست - به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ایراداتی وارد کردند، پاسخ داده شد که در این قانون هیچ عیب و نقصی نیست اما در یک اقدام بی‌سابقه در جهان تنها پس از ده سال که از عمر آن قانون گذشت در ۱۳۸ اصل از ۱۷۵ اصل آن جرح و تعدیل و حذف و اضافه صورت پذیرفت.

در گذشته‌ای نه چندان دور گفته می‌شد که ورزش بویژه فوتبال

عامل اغواگری است که به سیاست‌زدایی مردم و بویژه نسل جوان می‌انجامد و آنان را از مسائل اصلی و اساسی حال و مال خویش غافل می‌نماید اما امروز کم مانده است که همه چیز را به پای فوتبال بریزیم.

در اینجا نمی‌خواهیم در مورد نیک یا بد بودن «آن» یا «این» دلاوری کنیم، غرض نشان دادن یک «قانون» است؛ قانونی به نام «تحول» و «تغییر» و «حرکت» که گویی جزئی از ذات و سرشت طبیعت است و از نوامیس هستی به‌شمار می‌رود.

آنان که قادر به درک این قاعده بوده‌اند، هرگز به دام جزم‌اندیشی و یکسونگری نیفتاده‌اند. درست است که در جهان پاره‌ای اصول جاودان و سرمدی وجود دارد و هرگز تغییر نمی‌کند اما چه بسا که راههای شناخت این اصول و دریافت آنها گوناگون و متعدد باشد؛ یکی چون موسی (ع) به شناخت برسد و یکی چون «شبان»؛ یکی همانند یک فیلسوف متأله پس از استدلالهای عمیق فلسفی به حقیقتی نایل آید و یکی چون زن نخریس. اما از آن اصول عقیدتی و جاودان که بگذریم، بسیاری اصول دیگر هست که باری از نسبت با خود حمل می‌کند؛ بویژه در دنیای سیاست و اجتماع درک این نسبت در گرو اعتقاد به تساهل است.

اکنون که در کشور ما بحث جامعه مدنی مطرح است که در جای خود بسیار مفید و مؤثر است، تساهل نیز که یکی از ویژگیهای اساسی جامعه مدنی است<sup>۱</sup>، خواه ناخواه باید مورد توجه قرار گیرد. خوشبختانه در این مورد ایران حرف‌های زیادی برای گفتن دارد زیرا هم از حیث دیرینگی و قدمت و هم از جهت کیفیت و کمیت فرهنگ در دنیا کم‌نظیر و بلکه بی‌نظیر است. فرهنگ اسلامی

می گوید:

«مدارا که متعصبان دینی به خود جرأت می دهند آن را اشتباهی خطرناک و تقاضایی زشت بنامند، ضمیمه عقل به حساب می آید. مدارا يك فرض خاص فلسفی نیست بلکه بیان يك اصل است. مدارا جزو ذات فلسفه است و خویشاوندی دین و فلسفه را نشان می دهد.»<sup>۴</sup>

و به عقیده او: «تساهل عبارت است از احترام گذاشتن به دیگری در اختلافی که با ما دارد.»<sup>۵</sup>

«مدارا (تساهل) به معنای وسیع کلمه عبارت از این است که هیچ کس را به خاطر عقایدش - مادام که آن عقاید منشأ عملی جنایی نگر دیده - تنبیه نکنند.»<sup>۶</sup>

«می توان تصور کرد که بردباری (تساهل) رفتاری است که يك گروه نیرومند یا دارای اکثریت ممکن است نسبت به يك گروه ضعیف یا در اقلیت نشان دهد اما صرفاً محدود به این نمی شود. وقتی از تساهل سخن می گوئیم چیزی پیچیده تر از اینها را می جوئیم. بی گمان در بردباری باید از چیزی دست شست مثلاً میل به نابودی دیگران یا تاراندن گروه مخالف.»<sup>۷</sup>

در مقابل، عدم تساهل یا نابردباری یا عدم رواداری عبارت است از: «انکار اختلاف؛ جستجوی خونبار یکدستی (یا یکسان سازی)؛ انکار هر گونه خودمختاری و تنوع؛ عبارت است از انکار مبادله زیرا که مبادله کینه را از میان می برد؛ عبارت است از انکار همزیستی، چون همزیستی اختلاف را از میان می برد؛ عبارت است از مرگ! نابردباری عبارت است از مرگ اندیشه به نام يك اندیشه، خواه الهامی باشد و خواه پرداخته انسان؛ عبارت است از انکار شك که موجب غنای فکری می شود و به تشکیک دامن می زند؛ عبارت است از انکار کشف و ابداع زیرا کشف و ابداع بنای آنچه را خدشه ناپذیر می دانیم به لرزه درمی آورد؛ عبارت است از انکار اصالت زیرا که اصالت وجود يك سرمشق واحد را در می کند؛ عبارت است از انکار دموکراسی زیرا دموکراسی به معنای آزادی مباحثه است؛ عبارت است از انکار تنوع حتی اگر آرام و پنهان باشد. کافی است که آدمی متفاوت باشخص نابردبار باشد تا به شمشیر تیز او از میان برود.»<sup>۸</sup>

بردباری یا يك مفهوم دیگر نیز سخت در تضاد است و آن تعصب است. «اریک فروم» ضمن بحث در مورد «تفکر بیمار» می گوید: بحث در مورد تفکر بیمار ناتمام خواهد ماند اگر از نوع دیگری از بیماری یعنی تعصب (Fanaticism) که در اندیشه سیاسی بسیار اهمیت دارد، سخنی به میان نیاوریم. آنگاه در تعریف فرد متعصب می نویسد: «اگر بخواهیم بیشتر به جنبه نظری بنگریم، باید متعصب را شخصی توصیف کنیم بسیار خودشیفته که به جهان بیرون احساس بستگی و التزام ندارد. واقعاً چیزی احساس نمی کند، زیرا احساس همیشه محصول ارتباط و همبستگی متقابل میان شخص و دنیاست. عوارض و علائم بیماری تعصب شبیه بیماری افسردگی است. کسی که به افسردگی مبتلاست، از غم و اندوه رنج نمی برد از این رنج می برد که قادر به احساس هیچ چیز نیست. متعصب از بعضی جهات شبیه شیداهاست و با افسردگان از این

و ایرانی بویژه فرهنگ عرفانی ما با داشتن خیل عظیمی از ابدال حق و قهرمانان عرصه حکمت و کلام و اشراق و تصوف و عرفان گوی سبقت را در این زمینه از شرق و غرب ربوده است. ما به پشتوانه این اندوخته عظیم بهتر از همه می توانیم وارد این گونه مباحث شویم. این نوشته شاید بتواند به مثابه «آب زدن» راه باشد برای ورود بزرگان!

## تساهل چیست؟

تساهل را که بعضی به تساهل سیاسی و دینی و جز آن تقسیم کرده اند و به نظر می رسد نیاز به این تقسیم بندی نیست، بر حوال این محور می چرخد که «حقیقت»، «معشوق نقاب به رخ در کشیده» ای است که کسی نمی تواند توصیف گر تمام جمال و جلال و شکوهش باشد بلکه هر کس به اندازه «وسع» و امکان و توان و قابلیت و لیاقت خویش از او حکایتی می کند آنهم شاید به تعبیر خواجه شیراز «به تصور»! حال که چنین است، هیچکس نباید چنین بیندارد که خودش در «وادی ایمن» است و دیگری در صحرای جهل و ضلال و ظلمت و در «تیه» سرگردانی و گمراهی! این تصور که در تمثیل پروین از قول گوهر خطاب به اشک گفته شده است «من، ز ازل پاک، تو پست و پلید»، پنداری است خطرناک و دشمن تساهل که پیامدش برای بشریت چیزی جز درگیری و خشونت و جنگ نخواهد بود. لازمه تساهل این است که پیشاپیش انسان جهان بینی مانوی یعنی تقسیم جهان به دو منطقه نور و ظلمت را از خود دور کند که اثبات پیامدهای زینبار این بینش برای ما آدمیان تاکنون بسیار گران تمام شده است.<sup>۹</sup>

پس پیش فرض های تساهل این است:

۱- آنچه «من» دارم لزوماً بطور کامل و مطلق خوب نیست؛

۲- آنچه دیگری دارد لزوماً بطور مطلق بد نیست؛

۳- اگر هم آنچه دیگری دارد «بد» است، لزوماً نه با «جدال» که با «جدل» می تواند به بحث گذاشته شود.

اما افسوس که به قول «راسل» ما انسانها گاهی چنان در حقانیت یافته های خویش پافشاری می کنیم که بر ایمان: «درهم کوبیدن آنچه را در نزد طرف مقابل بد تشخیص می دهیم، اهمیتش بیش از بقای نسل بشر است.»<sup>۱۰</sup>

در مورد «تساهل» چند تعریف مختلف را می آوریم تا با دیدگاه های متفاوت و در عین حال نزدیک به هم آشنا شویم:

«توانایی آگاهانه هر جامعه به تحمل عقایدی که با عرف عامه سازگار در نیاید، بی گمان نشانه ای از اطمینان به درستی شیوه زندگی خویش است. این توانایی که در نزد ما تساهل یا مدارا نامیده می شود، ربطی به اندازه پیشرفت مادی یا علمی جوامع ندارد و به صرف بر خورداری آنها از آزادی های سیاسی و حکومت ملی به دست نمی آید بلکه حاصل رشد وجدان اجتماعی و آگاهی افراد بر ضرورت عقلی آیین زندگیشان است.»<sup>۱۱</sup>

«ولتر» که از پیشگامان اندیشه تساهل در غرب محسوب می شود،

دومین دلیل روی آوردی به تساهل (برعکس مورد اول که مبتنی بر «یقین» بود)، شك و حیرت است ولی از آن گونه که به اصطلاح دکارت شك دستوری است که پیوسته فرد را به کاوش در آرای متعارض وامی دارد. دلیل سوم مشرب و تربیت عرفانی است که بهره‌مندان خود را بلندنظر و دریادل و فروتن بار می‌آورد و از تعصب بر کنارشان می‌دارد.<sup>۱۱</sup>

### تساهل در آئینه تاریخ

جدال تعصب و تساهل سابقه‌ای دیرینه و در عین حال عبرت‌آمیز دارد. سرهای زیادی در این آستانه «بی جرم و جنایت» به‌باد رفته که شاید تنها جرمشان این بوده «عادت» حاکم بر جامعه را به مبارزه می‌طلبیده‌اند و آنچه را اکثریت جامعه یا هیأت حاکمه قاعده و اصل و ارزش و هنجار می‌نامیده‌اند، نفی می‌کرده‌اند. چنانکه: «در جامعه آتن با آنکه از روشنترین جوامع دنیای باستان بود، بی‌حرمتی نسبت به خرافات و عقاید خرافی مجازات بی‌گذشت داشت. به همین دلیل بود که کسانی چون آناکساگورث، پریکلس، اریپیدس و از همه بالاتر سقراط به جرم بی‌حرمتی نسبت به همین خرافات به عقوبت رسیدند. تعقیب و آزار مخالفان عقاید رسمی که هنوز در دنیای امروز بقایایی از خاطرات گذشته را منعکس می‌کند، غالباً مبنی بر این توهم است که گویی عقاید رسمی ضد خرافات، نوعی بیماری روحی است که جامعه را می‌آلاید. اما تاریخ نشان داده است که اگر چیزی از نوع یک بیماری روحی در جامعه هست عبارت است از تعصب و بی‌تسامحی.»<sup>۱۲</sup>

جوامعی که رفتاری توأم با تساهل داشتند نه تنها دست خود را به خون مردانی چون سقراط آغشته نمی‌کردند که در اداره امور داخلی و خارجی هم موفق‌تر بودند. بعنوان نمونه می‌توانیم از رفتار متساهل «کورث» یاد کنیم که در فتوحات اولیه‌اش و نیز در خوشنامی او، تساهل نقشی عمده داشته است. آنان که رفتاری توأم با تساهل داشتند آسانتر در قلب مخالفان و دشمنان خود رخنه می‌کردند. «راسل» این مسأله را یکی از دلایل فتوحات سریع نخستین مسلمانان می‌داند:

«مسلمانان از همان آغاز با مسیحیانی که به اسارت می‌گرفتند با مدارا رفتار می‌کردند و همین امر دلیل عمده سهولت پیروزیهای اسلام و ثبات آن امپراتوری بود.»<sup>۱۳</sup>

در این زمینه متفکران اسلامی با «راسل» همداستانند: «بی‌گمان مسلمانان در قیاس با پیروان ادیان دیگر در رعایت تساهل کوشا تر بوده‌اند و از این لحاظ به تاریخ خویش بیشتر افتخار می‌توانند کرد. زیرا به استثنای چند مورد و تا قرن نوزدهم که استعمارگران به نفاق اندازی و زیانکاری در مشرق برخاستند، جوامع یهود و مسیحی در میان مسلمانان به صلح و ایمنی زیسته‌اند و حتی از مزایای اجتماعی برخوردار شده‌اند. چنانکه یهودیان در پرتو حمایت اسلامی دامنه سوداگری خود را در سرزمینهای پهناور اسلامی وسعت دادند و حتی در مصر زمان فاطمیان به مشاغل دولتی دست یافتند همچنان که در بار خلفای عباسی خاندان مسیحی

● تغییر و تحولی که پیوسته در پاره‌ای از روشها و بینشهای مارخ می‌دهد و بازتاب آنرا در زندگی خصوصی و اجتماعی و در عرصه سیاست داخلی و خارجی و جهت‌گیریهای نظری و عملی می‌بینیم، حکایت از آن دارد که آفتاب حق و حقیقت تنها بر یک نقطه نمی‌تابد. از این رو، هیچ فرد و فرقه و گروهی نمی‌تواند مدعی شود که «حق» را یکسره در اختیار دارد و دیگری کاملاً از آن بی‌بهره است.

● تساهل بر پایه این اصل می‌چرخد که «حقیقت» معشوق نقاب به‌رخ در کشیده‌ای است که کسی نمی‌تواند وصف‌کننده تمام زیبایی و شکوهش باشد، بلکه هر کس به اندازه وسع و توان و لیاقت خود از او حکایتی می‌کند، آنهم شاید به تعبیر خواجه شیراز «به تصور».

● این پندار که «من، زازل پاک، تو پست و پلید»، پنداری است خطرناک و دشمن تساهل که پیامدش چیزی جز درگیری و خشونت و جنگ نخواهد بود. لازمه تساهل این است که انسان جهان‌بینی مانوی یعنی تقسیم جهان به دو منطقه نور و ظلمت را از خود دور کند: نگرشی که پیامدهای زیانبارش برای ما آدمیان تاکنون بسیار گران تمام شده است.

جهت فرق دارد که توانسته راهی از درون افسردگی حاد به بیرون بگشاید.<sup>۱۴</sup>

و سرانجام «راسل» بین تساهل و آزادی سیاسی پیوند می‌زند. به عقیده او آنجا که «تعصب» باشد، آزادی نیست و آنجا که آزادی نباشد، تساهل وجود ندارد. «مدار اوقتی وجود دارد که آزادی مطبوعات و آزادی عقیده و آزادی تبلیغات وجود داشته باشد، همچنین انسان آزادی داشته باشد هر چه را دوست دارد بخواند و...»<sup>۱۵</sup>

از آنچه تاکنون در تعریف تساهل آورده شد، چنین نتیجه گرفته می‌شود که فرد، جامعه یا دولت به یکی از جهات زیر ممکن است، تساهل را پذیرا شود:

«نخست آنکه عقیده خود را از روی عقل و تفکر برگزیند و به درستی آن ایمان داشته باشد... این تساهل فضیلت خاص دانایانی است که همیشه مشتاق شنیدن سخن نو و شیفته طرح اندیشه‌های بکر و بدیع باشند.

هیچ يك از ما که انسان جایز الخطا هستیم، حق ندارد خود را معیار و مقیاس حقیقت بداند. لجاجت زائیده معلومات نارسای ماست! روح مدار او تساهل را بیشتر باید برای منکوب کردن عناد و لجاج خویش به کار ببریم نه برای مقابله با خودسری دیگران! هر چه بیشتر بدانیم کمتر مشاجره می کنیم.»<sup>۱۷</sup>

در پرورش و بالش درخت تساهل بدون شك «ولتر» نویسنده فرانسوی (۱۷۲۶-۱۶۹۴) سهمی عظیم دارد. او از همان آغاز کار، به عنوان يك نویسنده، آفتی به نام «تعصب» را آماج حمله‌های بی‌امان خود قرار داد. «ولتر» به منظور نکوهش تعصب که به‌زعم او مخالف روح انجیل بود، به سراغ تاریخ و داده‌های تاریخی رفت و اعلام داشت که نه یونانیان باستان کسی را به دستاویز آنکه عقایدش مخالف خدایان است تحت تعقیب قرار می‌دادند و نه رومیان.

مردم آتن بردباری و تساهل مذهبی را تا بدانجا وسعت بخشیده بودند که پرستشگاهی برای خدایان بیگانه‌ای که خود نمی‌شناختند، ساخته بودند!

«ولتر» به‌وجود روحیه تساهل و بردباری در شرق نیز پی برده بود: «به ایران و تاتارستان بروید تا همین بردباری و همین آرامش را به چشم خود ببینید.»<sup>۱۸</sup>

۲۴ سال پس از آنکه ولتر رساله در بردباری را در ۱۷۶۳ نوشت، «لویی شانزدهم» فرمان بردباری را در ۱۷۸۷ امضا کرد. یازده سال پس از مرگ «ولتر» آزادی اندیشیدن و بیان عقیده که او سالها برایش خون دل خورده بود، به وسیله مجمع عمومی مؤسس در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ در اعلامیه حقوق بشر و شهروند مورد تأیید قرار گرفت. در مواد ۱۰ و ۱۱ این اعلامیه بردباری در گسترده‌ترین معنایش به کار رفت. زمانی که «ولتر» روی در نقاب خاک کشید «امانوئل کانت» دوساله بود، اما در زمینه رواداری گویا قول داده بود که راه او را ادامه دهد و به‌عنوان یکی از فیلسوفان «صلح» ملقب شود.<sup>۱۹</sup> او نوشت:

«طبیعت دو وسیله را برای جدا نگاهداشتن مردم از یکدیگر به کار گرفته است: تفاوت‌های زبانی و مذهبی که هر دو تفرق و دستاویز برای جنگ ایجاد می‌کنند.»<sup>۲۰</sup>

و سرانجام، حلقه اتصال دوران ما به گذشته و یکی از آخرین پویندگان راه تکاملی تساهل «جان استوارت میل» فیلسوف انگلیسی (۱۸۷۳-۱۸۰۶) است. به اعتقاد «آیزایا برلین» فیلسوف بزرگ معاصر، استوارت میل «در آرزوی آن بود که زندگی انسان و منش او از بیشترین حد تنوع برخوردار گردد و به دیده حقیقت بین می‌دید که حصول این مقصود جز با صیانت افراد در برابر یکدیگر و بالاتر از همه، صیانت آنها در برابر فشار سنگین اجتماع میسر نتواند بود و همین بود که او را با آنهمه تأکید و اصرار به مدارا می‌داشت.»<sup>۲۱</sup>

«پل ریکور» فیلسوف برجسته معاصر فرانسوی می‌گوید: «فضای عمومی در خطر دو نوع خشونت قرار دارد: خشونتی که از جانب دولت و تسلط آن بر فضای عمومی وارد می‌آید و از سوی دیگر خشونتی که

بختیشوع مقامی ارجمند داشت.»<sup>۱۴</sup>

در امپراتوری روم، دین مسیح به این دلیل که نظم اخلاقی جامعه روم را که مبتنی بر تعدد خدایان بود، مورد تهدید قرار داد، موضوع عدم تساهل قرار گرفت اما بعد که مسیحیت حاکم شد، خود نسبت به مخالفان عدم تساهل پیشه کرد و این ادامه داشت تا آنکه که پروتستانسم مطرح شد و اندیشه اصلاح دینی بال و پر گرفت. «ریشه اندیشه تساهل غربی را در روزگار جدید باید در تحولات جنبش اصلاح دین و نزاع کلیسا و دولت جستجو کرد. هر چند این مفهوم تنها در قرن هفدهم به صورت مشخص در اندیشه سیاسی عنوان شد.»<sup>۱۵</sup>

در قرون جدید، «ژان بُدن» (۱۵۹۶-۱۵۳۰) پیشاهنگ اندیشه تساهل محسوب می‌شود. آنچه سبب شد که تساهل در کانون تفکر «بُدن» قرار بگیرد، يك الزام سیاسی بود. در جامعه کینه‌ورز و کینه‌توز آن روز جنگهای ایدئولوژیک تنور تفرقه را پیوسته می‌تابانید و بیم آن می‌رفت که هستی کشورش خاکستر شود. این بود که «بُدن» بر آن شد اندیشه‌ای فرادینی مطرح نماید تا تعلق خاطر دولت را از وابستگی به دین معینی باز دارد. پس اعلام داشت:

«هیچیک از ادیان نه یکسره حق است و نه یکسره باطل. حقیقت مشترك میان همه آنها این است که خدایی وجود دارد که خالق زمین و زمان است. . . . پس دولت نباید تحت لوای هیچ دینی برود و باید با همه ادیان به مدارا رفتار کند.»<sup>۱۶</sup>

گام بعدی را «جان لاک» انگلیسی (۱۷۰۴-۱۶۳۲) برداشت. او از نظریه قانون طبیعی یا فطری شروع کرد و بر اساس آن برای همه و از جمله بت پرستان به استثنای ملحدان و خدانشناسان قایل به آزادی دینی شد. خلاصه استدلال «لاک» در لزوم تساهل به شرح زیر است:

«ذهن آدمی لوح سفید بی‌نقشی است که از طریق حواس بارور می‌شود. چون حواس در نزد مردم متفاوت است، پس درک و دریافت حقیقت نیز به همان اندازه متفاوت خواهد بود.» در واقع «لاک» دقیقاً به شیوه مولوی استدلال می‌کند و اندیشه او یادآور این تمثیل مشهور مولوی است:

پیل اندر خـانـه‌ای تاریک بود

عرضه را آورده بودندش هنوز

.....

از نظر گه گفتشان شد مختلف

آن یکی دالش لقب داد این الف

چشم حس همچون کف دست است و بس

نیست کف را بر همه او دسترس

در کف هر کس اگر شمعی بدی

اختلاف از گفتشان بیرون شدی

«لاک» نتیجه می‌گیرد: «رفتار منطقی که هر انسان باید داشته باشد این

است که مدارا و تحمل متقابل داشته باشد. هیچ دلیلی ندارد که مردم نتوانند با وجود اختلاف عقایدی که دارند، در صلح و سلم به سر برند.

می‌شود مگر يك راه و آنهم راهی است که سران جامعه تشخیص داده‌اند: «چیزی که در بطن نظریه سیاسی خردگرایانه از همان آغاز در یونان باستان وجود داشته، این است که اصولاً برای زندگی يك راه راست بیشتر نمی‌تواند وجود داشته باشد. انسان حکیم این راه را به طیب خاطر در پیش می‌گیرد و از همین رو حکیم نامیده می‌شود؛ غیر حکیم را باید به‌زور به این راه کشاند... اشخاص نارس و نآزموده را باید بر آن داشت که با خود بگویند: تنها حقیقت است که مایه آزادی می‌شود و تنها راهی که من برای فرا گرفتن حقیقت دارم این است که امروزه آنچه را شما دستور می‌دهید یا اجبارم می‌کنید تعجباً انجام دهم چه شما داناترید و من واقفم که تنها با اطاعت و فرمانبری از شماست که می‌توانم در پرتو بینش شماره خود را باز یابم.»<sup>۲۸</sup>

یکی از مسائلی که همواره چون سدی سدید در مقابل تساهل قرار گرفته است، روحیه بیگانه‌ستیزی و ترس از خارجی بوده است. در این زمینه ایرانیان در این اواخر از دیگران گوی سبقت ربوده‌اند. «روحیه زمنجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد، در روزگار ما بیش از هر زمان دیگر ترویج و تبلیغ می‌شود.»<sup>۲۹</sup>

عامل دیگری که مانع تقویت روحیه تساهل می‌شود، «وحدت‌گرایی» و ترویج اندیشه‌های «یکسان‌سازی» است.

وحدت‌گرایان همواره وجود اقلیت‌های مختلف قومی و نژادی و مذهبی را خطری بالقوه برای وحدت سیاسی دانسته‌اند و بطور کلی هر نوع ناهم‌نویایی و ناهم‌گونی را سدره صلح و سلم و امن دانسته‌اند اما امروزه شمار زیادی از متفکران خلاف آن را استدلال می‌کنند. به گفته «کوهن»:

«شهر و ندان دموکراسی باید در سه سطح بردبار و از شکیبایی سنجیده‌ای برخوردار باشند. نخستین و اساسی‌ترین چیز تحمل ناهم‌نویایی است. رفتار ناهم‌نوا اصالتاً ارزشمند است. هر پیشرفتی که در جامعه‌های بشری پدید آمده نتیجه نوعی ناهم‌نویایی دلیرانه بوده است... به جای مرعوب کردن افراد استثنايي باید آنان را تشویق کرد که رفتاری سواي رفتار توده‌های عادی داشته باشند. در عصر حاضر ناهم‌نویایی، صرف امتناع از زانو زدن در برابر رسم و عادت، خود خدمتی به‌شمار می‌آید. این که امروزه مخالف بودن با عرف این قدر کم است، نشانه‌ای است از خطر بزرگ روزگار ما.»<sup>۳۰</sup>

گاهی چنین تصور می‌شود که پای‌بندی به تساهل به معنی فدا کردن اصول اعتقادی و به مثابه دست‌شستن از ارزشها و بنیان‌های عقیدتی است. پس انسان اصول‌گرا هرگز نمی‌تواند اهل تساهل باشد اما باید یادآوری نمود که آنچه را تساهل دشمن می‌دارد، جزم‌گرایی است نه اصل‌گرایی. هر جا که برای گروه‌های مختلف دفاع سرسختانه از مواضع فکری آشتی‌ناپذیر اهمیتی بیش از حفظ اجتماع آنها دارد، آن جامعه و آن مواضع محکوم به فناست. استقرار مجدد وحدت به نیروی اسلحه شاید امکان‌پذیر باشد ولی جنگی که درمی‌گیرد احتمالاً ناگوار است.<sup>۳۱</sup>

● برتر اندر اسل: ما انسانها گاه چنان بر حقانیت یافته‌های خویش پافشاری می‌کنیم که گویی اهمیت درهم کوبیدن آنچه را نزد طرف مقابل «بد» تشخیص می‌دهیم، بیش از بقای نسل بشر است.

● مدارا، به معنای وسیع کلمه، عبارت از این است که هیچ کس را به خاطر عقایدش - تازمانی که آن عقاید منشأ عملی جنایی نشده - تنبیه نکنند. بی‌گمان در دباری باید از چیزی دست‌شست مثلاً میل به نابودی دیگران یا راندن مخالفان.

● راسل بین تساهل و آزادی سیاسی پیوند می‌زند. از دید او، جایی که «تعصب» باشد آزادی نیست و جایی که آزادی نباشد تساهل نخواهد بود. مدارا وقتی وجود دارد که آزادی مطبوعات و آزادی عقیده و آزادی تبلیغات باشد، همچنین انسان آزادانه بتواند هر چه را دوست دارد بخواند.

اعتقادات افراد به‌بار می‌آورد.<sup>۳۲</sup> این يك واقعیت است که دنیای امروزه در خطر برخوردهای بیشتر و جنگهای ویران‌کننده‌تری است.<sup>۳۳</sup> برای کاستن دامنه این خطر يك راه اساسی این است که آدمی نگرشی وسیع پیدا کند و خود را از دایره تنگ کوه‌بینی و عناد و لجاج و تعصب رها سازد، نگاهش را از پیش‌پای بردارد و به افقهای گسترده‌تری بدوزد یعنی «همان انسانی باشد که عرفان اسلامی ما بر آن نه تنها توصیه می‌کند بلکه اصرار می‌ورزد.»<sup>۳۴</sup> و به تعبیر برتر اندر اسل این گونه بیندیشد که انسان اهل و ساکن «عالم» است نه «تابع بلده محصوره‌ای که با بقیه جهان در حال جنگ و خلاف است. آزادی حقیقی انسان در همین است که اهل جهان بزرگ باشد تا بدین وسیله از قیومت و رقیّت بیم و هراس و تنگ‌نظری‌های حاصل از آن رها شود.»<sup>۳۵</sup> در حقیقت به گفته «کانت» خود را از اسارت خود رها سازد و نسبی بودن ارزشها را فراموش نکند؛ چنین پنداری است که انسان متمدن را از انسان وحشی متمایز می‌گرداند.<sup>۳۶</sup>

ایراد عمده‌ای که بر «خردگرایان» گرفته می‌شود، همین است که آنان می‌خواستند برای سعادت و نیکبختی تمام بشریت نسخه‌ای واحد بیچند چون معتقد بودند که برای رسیدن به حقیقت فقط يك راه وجود دارد و بس! «برلین» در نقد نظریه آنها می‌نویسد: «این استدلالی است که هر دیکتاتور و هر سانسورچی لاف‌زنی که در پی توجیه اخلاقی و حتی زیباشناختی اعمال خویش است، به آن دست می‌یازد.»<sup>۳۷</sup> در نتیجه، در يك جامعه متصلب و متعصب و خودپسند و خودکامه همه راهها بسته

«روزالوکزامبورگ» در نامه‌ای به «لنین» یادآور شد تا راه را بر سفسطه‌های لنین و سایر دشمنان دموکراسی ببندد که آزادی در مدیحه‌سرایی را ملاکی برای آزادی و دموکراسی نیندازند. عنوان مقدس آزادی و آزادیخواهی به دست نمی‌آید مگر با تحمل مرارت گوش دادن به سازهای مخالف! از این رو: «شهروندان دموکراسی باید آماده باشند نه تنها اجازه دهند که دیگران زندگی خویش را بدون زحمت بگذرانند بلکه حتی مخالفت مستقیم دیگران با اعتقادات و اصول مورد قبول خود را نیز تحمل کنند. چنین نیست که فقط برخی نهادهای غیرشخصی مثل حکومت یا احزاب سیاسی موظف به تحمل عقاید مخالف باشند بلکه یکایک افراد بشر که در وسوسه سرکوب مخالفانشان با هر وسیله‌ای که باشد، به سر می‌برند نیز باید از روح بردباری و اغماض برخوردار باشند. داستان غم‌انگیز جامعه بشری در بخش اعظم تاریخ، داستان سرکوب مخالفتها بوده است که در آن همواره سرکوب کنندگان به حقانیت خویش باور داشته‌اند.<sup>۳۵</sup>

۲- تساهل موجب افزایش تنش و عامل هرج و مرج می‌شود.

بعضی به این بهانه مخالف تساهلند که وجود آن را محتل امنیت و ثبات جامعه می‌دانند. در اینجا باید گفت که اولاً تساهل نسبت به عقاید مخالف اگر در قالب یک نظام قانونی و ساختار مناسب حقوقی-سیاسی باشد، بعید است که به تعارض بینجامد؛ ثانیاً گاهی وجود تعارض و تضاد و تخالف لازم است تا هم رقابت اندیشه‌ای فراهم شود و هم مخالفتها تبدیل به عقده نشود. به قول «تافلر»:

«تعارض در جامعه نه تنها ضروری است بلکه تا حدودی مطلوب نیز هست... تحت شرایط اجتماعی مناسب تنوع زمینه را برای تمدنی ایمن و باثبات فراهم خواهد آورد. این فقدان نهادهای سیاسی مناسب است که امروز به نحوی غیر ضروری تعارض بین اقلیت‌ها را تا سرحد خشونت تشدید کرده است و نبود چنین نهادهایی است که اقلیت را مصالحه‌ناپذیر و ناسازگار کرده است... این مشکلات را نمی‌توان از طریق خفه کردن مخالفان یا متهم ساختن اقلیتها به خودپرستی حل کرد. اینها باید از طریق فراهم آوردن نظم و ترتیبی جدید و خلاقه برای پذیرش این نوع تکثر و مشروعیت دادن به آن حل کرد یا به عبارتی از طریق ایجاد نهادهایی که نسبت به نیازهای متغیر اقلیتها در حال تحول و تکثر بی تفاوت نباشند.»<sup>۳۶</sup>

۳- دلیل بعدی در نداشتن روح تساهل و بردباری، عشق به قدرت

است.

آنان که تشنه قدرتند حاضر نیستند آن را توزیع و با کسی تقسیم کنند. آنان از شریک بیزارند؛ حال آنکه لازمه تساهل این است که سهمی از قدرت به مخالفان داده شود و این به بهای کم شدن از قدرت گروه حاکم است. به بیان دیگر، کسانی که در موقعیت سیاسی، مذهبی، اجتماعی و یا اقتصادی برتری قرار می‌گیرند، حاضر نمی‌شوند شخصی دیگر در میدان فعالیت آنها موی داغی شود، پس انحصارگری پیشه می‌کنند. به قول یکی از سیاستمداران فرانسوی: «نابردباری اشتهاى مطلق

از جمله اندیشمندان نام‌آوری که در مورد «تساهل» بحث نموده، «هربرت مارکوزه» متفکر مشهور معاصر است. او معتقد است که «غایت تساهل حقیقت است» و حقیقت به گمان او تنها در دست اقلیت چپگرا (انقلابی) است. تازمانی که این اقلیت بر مسند قدرت تکیه نکرده است، در جامعه باید تساهل وجود داشته باشد اما وقتی که این اقلیت به قدرت رسید، می‌تواند اکثریت معزول و محکوم را سرکوب نماید. به عبارت دیگر از روزی که جابه‌جایی در قدرت صورت می‌گیرد و اقلیت چپ به حکومت می‌رسد، چون حقیقت به کرسی نشسته است، دیگر نیازی به تساهل نیست، پس اقلیت نباید دیگر نسبت به اکثریت محکوم تساهل نشان بدهد!

پروفسور «مک اینتایر» که یکی از شارحان اندیشه‌های «مارکوزه» است، این بخش از اندیشه‌های او را مورد نقد قرار می‌دهد: «هدف تساهل نه حقیقت بلکه معقولیت است. ما بیگمان معقولیت را ارجح می‌نیم زیرا با روشهای عقلی یا معقول است که حقیقت را کشف می‌کنیم ولی ممکن است کسی معقول باشد اما عقاید نادرست داشته باشد و برعکس کسی که عقاید درست دارد چه بسا آدم نامعقولی از کار در آید.»<sup>۳۲</sup> آنگاه چنین ادامه می‌دهد:

«عقیده من در این باره که تساهل و معقولیت با هم بیوستگی نزدیک دارند، تنها یک حکم نظری ماقبل تجربی نیست. اگر مارکسیسم از شکل مجموعه عقایدی که در گذشته به وجه معقول پذیرفته می‌شد، اینک به صورت مجموعه عقایدی در آمده که به وجه نامعقول پذیرفته می‌شود، بر اثر آن است که پیروان مارکس عقاید خود را از امکان انتقاد و ابطال برکنار داشته‌اند. بهره‌برداری از نیروی دولت برای دفاع از مارکسیسم در کشور شوروی، مارکسیسم را از بالیدن بازداشت و آن را به صورت غیرعقلانی در آورد. بهره‌برداری از نیروی دولت نه تنها تساهل را سرکوب کرد بلکه ابزاری در دست اقلیت شد که روش آن در برابر اکثریت بسیار همانند روشی بود که بنا به اندرز مارکوزه اقلیت برجستگان او باید در برابر اکثریت پیش گیرد.»<sup>۳۳</sup>

«کارل پوپر» نیز که برای خوانندگان بی‌نیاز از توصیف است، عقل‌گرایی و تساهل را لازم و ملزوم می‌داند: «[اینکه] حرف من احتمالاً غلط است و حرف تو احتمالاً درست، و ما به جد و جهد احتمالاً بتوانیم به حقیقت نزدیک شویم، همان عقل‌گرایی است.»<sup>۳۴</sup>

## علل عدم تساهل

۱- بر نتافتن مخالفت چه از جانب مردم نسبت به هم و چه از جانب دولت نسبت به مردم.

این مسأله یا به خاطر ارضای حس خودخواهی است یا به دلیل داشتن پروای منافع شخصی و خصوصی. در هر حال به میزانی که جامعه عقاید مخالف را تحمل می‌کند و به آن اجازه ظهور و بروز می‌دهد، برایش سهمی از دموکراسی را در نظر می‌گیریم. این نکته را که میزان دموکراسی بستگی به میزان تحمل و آزادگذاری عقاید مخالف دارد،

این ایدئولوژیها از جمله رژیم استالین بر خاسته از نوعی اندیشه‌های خیرخواهانه بوده‌اند که در عین حال نطفه استبداد و تعصب را در خود داشته‌اند. متألّهین خردمند روزگار قدیم کبر را یکی از گناهان شیطان می‌دانستند. این گناه در نزد انسان امروزی ادعای دانستن تمام حقیقت است. این ادعای اهریمنی در لباس علم و فلسفه فضای قرن بیستم را مسموم کرده است. تنها پادشاه این سَم از میان برنده اخلاق، انتقاد است. آنگاه که همگان دریافتند که هیچ کس به تمام حقیقت دسترسی ندارد و تمام حقایق به خصوص حقایق سیاسی نسبی هستند، طنز و شفقت هم به آنها و هم به دیگران رخ می‌نماید. این همان کمبود قرن ماست. قرن بیستم به شفقت نیاز دارد. یکی از زیباترین بخشهای آیین بودا لبخندی است که بزرگان همواره بر لب دارند و این لبخند تجلی همان طنز و شفقت است. لبخند خردمندان آیین بودا باید در سیاست دمیده شود.<sup>۳۸</sup>

«جان استوارت میل» بر این اعتقاد است که انگیزه آنان که مخالف تساهلند یکی از سه دلیل زیر است:

«اول آنکه می‌خواهند اراده خود را به دیگران تحمیل نمایند؛ دوم آنکه در پی همرنگی و یکدستی اجتماع هستند و نمی‌خواهند برخلاف دیگران فکر کنند و نیز نمی‌خواهند که دیگران برخلاف آنها بیندیشند؛ سوم آنکه چنین می‌بندارند که سؤال چگونه باید زیست، يك پاسخ بیش ندارد...»<sup>۳۹</sup>

«آلن تورن» فیلسوف معاصر، علت عدم تساهل را خود کامگی می‌داند: «دیکتاتور می‌گوید من جهان هستم، همچنان که کشورهای غربی در قرن نوزدهم می‌گفتند؛ نگوییم که چون من جهان هستم، پس شمارا، شمایی را که وحشی هستید، متمدن می‌کنم. این موضعی کاملاً ایدئولوژیک است، موضع سلطه»<sup>۴۰</sup>

### نتیجه گیری

نسل کشی‌ها، قوم کشی‌ها، بنیادگراییها، تعصبات، خودمحوربها در زمان ما بیش از گذشته بیداد می‌کند. تساهل سیاسی (به خصوص) می‌تواند در این زمینه انسان را یابوری کند. تساهل در درون مرزها از جانب افراد ملت در برابر هم و از جانب دولت در مقابل ملت و دولتها و ملتها در مقابل یکدیگر.

«امروزه در شرایط اواخر قرن بیستم کمتر دولتی خود را یکسره دشمن تساهل اعلام می‌کند؛ در عمل نیز عدم تساهل بر اساس مواضع ایدئولوژیک خاصی توجیه می‌شود و لازمه جلوه‌گیری از بدعت یا انحراف یا حفظ اصول یا نظم اجتماع به‌شمار می‌رود. با این حال تساهل و عدم تساهل سیاسی یکی از مهمترین وجوه تمایز جهت‌گیریهای سیاسی و فکری دوران ما به‌شمار می‌رود. در واقع جوهر دموکراسی و توالتیرسم به‌همین قضیه بازمی‌گردد.»<sup>۴۱</sup>

جوامعی که در مسیر تساهل حرکت می‌کنند، زمینه و فضای لازم را برای دموکراسی ایجاد می‌نمایند، بویژه با تعریفی که از دموکراسی داریم که در آن آزادی بیان و رعایت حقوق اقلیت دورکن عمده به‌شمار

● جان لاک: هیچ يك از ما که انسان جایز الخطا هستیم، حق ندارد خود را معیار و مقیاس حقیقت بداند. لجاجت زائیده معلومات نارسای ماست. روح مدارا و تساهل را بیشتر باید برای منکوب کردن عناد و لجاج خویش به کار ببریم نه برای مقابله با خودسری دیگران. هرچه بیشتر بدانیم، کمتر مشاجره می‌کنیم.

● گاهی چنین پنداشته می‌شود که پایبندی به تساهل به معنی فدا کردن اصول اعتقادی و دست شستن از ارزشها و بنیانهای عقیدتی است. اگر چنین باشد، انسان اصول گرا هرگز نمی‌تواند اهل تساهل باشد؛ در حالی که دشمن تساهل جزم‌گرایی است نه اصل‌گرایی.

● روزالو کزامبورگ این نکته را که میزان دموکراسی بستگی به میزان تحمل و آزادگذاری عقاید مخالف دارد، در نامه‌ای به لنین یادآور شد؛ او می‌خواست راه را بر سفسطه‌های لنین و دیگر دشمنان دموکراسی ببندد تا «آزادی در مدیحه‌سرایی» را ملاکی برای آزادی و دموکراسی قلمداد نکنند.

به قدرت است، چه برای حفظ هویت يك قبیله یا خالصی يك نژاد و چیرگی بر يك سرزمین و چه برای پیروزی يك نظریه یا تقدس مقام الوهیت... انسان‌های مذهبی و مردان سیاسی وقتی که به مرحله خاصی رسیدند، خطر گرفتار شدن به نابرداری در وجودشان ریشه می‌دواند. مردان اجتماعی و اقتصادی نیز همچون اهل فرهنگ و مردم‌شناسی هر چند به شکل‌های دیگر در معرض همین خطر هستند.»<sup>۳۷</sup>

«او کتاویواز» شاعر و نویسنده معروف معاصر در بیانی شیرین و شیوا عدم تساهل و نابرداری را ناشی از «تکبر» می‌داند. او ضمن بحث در مورد طنز و فراطنز می‌نویسد: «نویسنده سیاسی می‌بایست در برخورد با خود و با جامعه‌اش از چاشنی طنز سود جوید و به خودش چندان مطمئن نباشد و فکر نکند که به دستورالعملی ازلی و ابدی دست یافته است و بداند که چیزی به نام حقیقت مطلق وجود ندارد. از طریق فراطنز می‌توان رحمت و شفقت را حفظ کرد. رژیمهای دیکتاتوری فاسد و فرومایه‌ای که ما در قرن بیستم تحمل کرده‌ایم، بر مبنای ایدئولوژیهای بی‌رحم بنا شده‌اند. به راحتی می‌توان پذیرفت که بسیاری از

- و علوم سیاسی، شماره ۲۶.
۲. برتر اندر اسل، جهانی که من می شناسم، ترجمه روح الله عباسی، انتشارات جیبی، ص ۱۲۷.
۳. دکتر حمید عنایت، جهانی از خودیگانه، انتشارات فرمند، ص ۱۰۹.
۴. ارنست کاسیرر، فلسفه و شنگری، ترجمه نجف دریابندری، خوارزمی، ص ۲۶۶.
۵. ژان لوسه، ولتر در برابر خود کامگی، ترجمه علی پیرانوند، مجله پیام یونسکو، تیر ماه ۷۱، ص ۱۴.
۶. راسل، منبع بالا، ص ۱۲۷.
۷. برنارد ویلیامز، فیضی دست و پاگیر، ترجمه علی پیرانوند، پیام یونسکو، تیر ۷۱ ص ۱۰.
۸. منبع فوق، ص ۳۸.
۹. اریک فروم، آیا انسان پیروز خواهد شد؟، ترجمه عزت الله فولادوند، مروارید، ص ۴۱.
۱۰. راسل، منبع پیشین، ص ۱۲۸.
۱۱. عنایت، منبع پیشین، ص ۱۱۰.
۱۲. دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ در ترازو، امیر کبیر، ص ۲۶۸.
۱۳. راسل، منبع پیشین، ص ۱۸۷.
۱۴. عنایت، منبع پیشین، ص ۲۱۰.
۱۵. بشیریه، منبع پیشین، ص ۱۲۸.
۱۶. فرانتس یومان، آزادی، قدرت و قانون، ترجمه عزت الله فولادوند، خوارزمی، ص ۳۸۴.
۱۷. هنری توماس و دانالی توماس، ماجراهای جاودان در فلسفه، ترجمه احمد شهسا، ققنوس، ص ۲۱۸.
۱۸. ژان لوسه، «تحمل آرای دیگران»، پیام یونسکو، تیر ۷۱، ص ۱۶.
۱۹. و. ب. گالی، فیلسوفان جنگ و صلح، ترجمه محسن حکیمی، نشر مرکز.
۲۰. بل کندی، در تدارک قرن بیست و یکم، ترجمه عباس مخبر، طرح نو، ص ۴۱۲.
۲۱. ایزابا برلین، چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمد علی موحد، خوارزمی، ص ۳۱۹.
۲۲. مجله کیان، سال چهارم، اردیبهشت ۷۳.
۲۳. آلون تافلر و هدی تافلر، جنگ و پادجنگ، ترجمه مهدی بشارت، انتشارات اطلاعات.
۲۴. دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، «همه چیز به انسان برمی گردد»، فصلنامه هستی بهار، ص ۷۲، ۱۸.
۲۵. برتر اندر اسل، مسائل فلسفه، ترجمه منوچهر بزرگمهر، خوارزمی، ص ۱۹۹.
۲۶. برلین، منبع پیشین، ص ۳۰۴.
۲۷. همان منبع.
۲۸. همان.
۲۹. محمد علی اسلامی ندوشن، سخنوار ایشنوم، شرکت سهامی انتشار.
۳۰. کارل کوهن، دموکراسی، ترجمه فریبرز مجیدی، خوارزمی، ص ۲۶۴.
۳۱. منبع فوق، ص ۲۳۸.
۳۲. ملک اینتایر، هربرت مارکوزه، ترجمه حمید عنایت، خوارزمی، ص ۱۵۱.
۳۳. منبع فوق، ص ۱۵۳.
۳۴. کارل پوپر، جامعه باز و دشمنانش.
۳۵. کارل کوهن، پیشین، ص ۲۷۳.
۳۶. آلون تافلر، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، نشر نو، ص ۵۸۳.
۳۷. ارگاریزانی، مجله پیام یونسکو، تیر ۷۱، ص ۳۸.
۳۸. اوکتاویا، منبع فوق، تیر ماه ۶۹، ص ۲۱.
۳۹. ایزابا برلین، منبع پیشین، ص ۳۲۱.
۴۰. آلن تورن، نشریه گفتگو، شماره ۳ فروردین ۷۳، ص ۱۶۲.
۴۱. بشیریه، منبع پیشین، ص ۱۲۰.
۴۲. تافلر، موج سوم، ص ۵۷۹.
۴۳. برلین، منبع پیشین، ص ۱۳۰.
۴۴. هنری توماس، منبع پیشین، ص ۳۳۷.
۴۵. همان منبع.

می رود. «تافلر» ضمن بحث در مورد اینکه ساخت سیاسی موج دوم در عصر موج سوم کارایی ندارد و باید از بنیان دگرگون شود، می نویسد: «باید درباره زندگی سیاسی بر اساس سه اصل مهم تجدید نظر کنیم: قدرت اقلیت، دموکراسی مستقیم، توزیع تصمیم گیری. اولین اصل یا به عبارتی اولین بدعت حکومت موج سوم، قدرت اقلیت است. این اصل معتقد است که حکومت اکثریت که اصل مهم و مشروعیت دهنده دوران موج دوم به شمار می رفت، به تدریج اعتبار خود را از دست داده است. این نه اکثریت بلکه اقلیت ها هستند که به حساب می آیند و نظامهای سیاسی باید به مقدار زیادی این واقعیت را منعکس کنند.»<sup>۲۲</sup>

جان کلام در سخن پر مایه «آیزابا برلین» نهفته است: «فرق نمی کند در شرق یا غرب از عصر ایمان به این طرف هرگز خطر چنین بزرگ نبوده است. امروز نیاز به همرنگی با حرارت بیشتری تبلیغ می شود... برخلاف آنچه در گوش مای خوانند آنچه روزگار ما طلب می کند نه ایمان بیشتری است و نه رهبری قوی تر و نه سازماندهی عملی فزوتتر بلکه برعکس روزگار ما شور و هیجان منجیانه کمتر و شکاکیت روشن و نورانی تری را می خواهد و نیز بر تساهل و مدارا در برابر خصوصیتها و ویژگیها و همچنین انعطاف برای اتخاذ تصمیمات مناسب در هر مورد خاص نیاز دارد... آنچه لازم داریم این است که در کاربرد اصول کلی هر چه هم عقلانی و صحیح باشند کمتر خشکی و تعصب به خرج دهیم و وقتی می خواهیم راه حل های کلی و از نظر علمی آزموده و پذیرفته شده را بر مصادیق ناآزموده تطبیق دهیم، با احتیاط بیشتر و نخوت و غرور کمتری عمل کنیم. شعار تالیان تبهکار که می گفت: هرگز غیرت زیادی به خرج ندهید، ممکن است انسانی تر از شعار روپسپیر پرهیزگار باشد که مردم را به همرنگی فرامی خواند.»<sup>۲۳</sup>

برای دست یازیدن به تساهل باید «بدبینی» را کنار بگذاریم. باید نسبت به بنی آدم خوشبین باشیم و هرگز فراموش نکنیم که آدمیان فرزندان یک پدر و مادرند. به قول «اسپینوزا»: «هرگاه بتوانیم دنیا را به چشم هموعان خویش بنگریم چقدر خونریزی و کشتار کاهش می یابد! به علت بی علاقهگی ما به این حقیقت چه بسیار از عقاید ما مغشوش و مشوش می شود! ما باید چشم اندازهای زیبایی فراهم آوریم و باید بتوانیم دیگران را به همان چشم بنگریم که خود را می بینیم. باید خود را مانند کبوترانی بینداریم که دسته جمعی به سوی ابدیت بال و پر گشوده اند. این پرواز به سوی ابدیت نه تنها از نظر دیگران بلکه برای خود آنها نیز شادی بخش و سرور انگیز است.»<sup>۲۴</sup>

آن کس که تخم تنفر می باشد و نهال دشمنی می نشاند و درخت دوستی را می برد، آدمی را از نعمتی به نام تساهل بازمی دارد:

«آنگاه که تخم نفرت و دشمنی را در قلبم بیاشی بزرگترین دشمنی را

در حقم رو داشته ای.»<sup>۲۵</sup>

## منابع و مآخذ

۱. دکتر حسین بشیریه، پیش درآمدی بر تاریخ اندیشه تساهل سیاسی. نشریه دانشکده حقوق